

رویکردی سازه‌انگارانه به روند تکامل و تشدید سیاست تحریمی آمریکا علیه ایران (۲۰۱۲-۱۹۸۰)

سید اصغر کیوان حسینی* - فهیمه عشرتی خلیل‌آباد**

(تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۵)

چکیده

در چارچوب روابط پرتنش و فراز و نشیب میان آمریکا و ایران، رویکرد تحریمی ایالات متحده از اهمیت خاصی برخوردار است. عملکرد مزبور که حدود سه دهه یعنی از زمان کارتر سابقه دارد، در مقاطع مختلف با نوساناتی همراه بوده است. به عبارت دیگر، الگوی برخورد آمریکا با تهدید ایران، بر محور سیاست تحریم، در دوره‌های جنگ سرد، دهه پایانی قرن بیستم و شرایط بعد از یازدهم سپتامبر، مسیری تکاملی و رو به گسترش را طی کرده که در کنار تأثیرپذیری دائمی از انگیزه‌ها و ملاحظات واقع‌گرایانه، به تدریج به دستمایه‌های سازه‌انگارانه آن نیز افزوده شده است. نوشتار حاضر می‌کوشد که بر اساس منطق ناظر بر مکتب یادشده (سازه‌نگاری)، تصویر جدیدی از رفتار تحریمی علیه ایران را در طول دهه‌های گذشته ارائه نماید. بر این پایه فرضیه محوری این نوشتار عبارت است از اینکه: سیاست تحریمی آمریکا علیه ایران در طول سه دهه گذشته از روندی تکاملی برخوردار بوده، به گونه‌ای که در کنار تداوم پابندی به ملاحظات واقع‌گرا، به وجه سازه‌انگارانه‌اش افزوده شده است.

کلید واژگان: سیاست تحریم، تحریم اقتصادی و تکنولوژی ایران، مهار دوجانبه، مبارزه با تروریسم، مرحله جنینی تحریم (ایران)، مرحله توسعه یافته تحریم (ایران).

مقدمه

از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به‌ویژه از آغاز جنگ سرد میان دو طرف تهران و واشنگتن، دیدگاه‌ها و تحلیل‌های مربوط به روابط پر فراز و نشیب میان آن دو در محافل علمی و رسانه‌ای دو کشور، روند فزاینده‌ای را تجربه کرده است. در این میان، مجموعه متنوعی از موضوعات سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی در حوزه‌های داخلی و خارجی، مدنظر بوده و نویسندگان ایرانی و آمریکایی به فراخور شرایط پیش رو، به واکاوی از انگیزه‌ها، رفتار و پیامدهای واقعه مورد نظر پرداخته‌اند. با وجود این، مقوله تحریم و واکاوی از چگونگی نقش‌آفرینی دغدغه‌های تحریمی آمریکا در فضای کلی تعامل این دولت با ایران، با نوعی «تأخیر زمانی» و «ناپختگی تحلیلی» همراه شده است. وجه تأخیری به این معنا اشاره دارد که عمده تحلیل‌های مربوط به سیاست تحریمی ایالات متحده از شرایط بعد از واقعه سپتامبر ۲۰۱۱ تأثیر پذیرفته و پیشینه مربوط از نگاه و قلم غالب نویسندگان دور مانده است. این در حالی است که از حدود دو دهه پیش از آن یعنی مقطع ریاست جمهوری کارتر، نشانه‌های آشکاری از اهتمام به تحریم ایران در زمینه اقلام نظامی و فناوری مشهود است. ویژگی ناپختگی تحلیلی نیز به جامعیت و فراگیری آرائی توجه دارد که به انگیزه‌ها و اهداف اقدام به تحریم مربوط می‌شود. بر این پایه، بسیاری پافشاری بر دغدغه‌های امنیتی و نظامی را مقدمه‌ای شایسته برای تشریح انگیزه‌های اصیل طرف آمریکایی دانسته و به این ترتیب، صرف‌نظر از تحولات گوناگونی که در فضای تعاملی دو دولت رخ داده، برای سیاست‌های واقع‌گرا (رنالیستی) و امنیت‌محور (سخت‌افزاری) آمریکا در مسیر پیشبرد اهداف تحریم ایران، جایگاهی محوری قائل‌اند.

نوشتار حاضر می‌کوشد که تا حد ممکن زمینه را برای رهایی از دو کاستی یادشده فراهم آورد. به این منظور، از یک‌سو دوره زمانی مورد نظر تقریباً تاریخ سی ساله تنش و رقابت میان دو دولت آمریکا و ایران را در بر گرفته و در این فضا سعی شده که چگونگی معنایابی سیاست‌های تحریمی علیه ایران، در چارچوب تصمیم‌سازی و رفتار خارجی کابینه‌های آمریکا در دوره مزبور (از کارتر تا اواما) تشریح شود. از سوی دیگر، با ابتدای بر مباحث نظری مربوط به مقوله تحریم و به‌ویژه موقعیت آن در بستر نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، فضای تشریحی روند تحول در دیدگاه‌های رهبران آمریکا بر محور ضرورت تداوم و تعمیق سیاست تحریمی (علیه ایران)، با نوعی بسترسازی نظری همراه شده تا از رهگذر آن بتوان میان ملاحظات صرفاً امنیتی و نظامی‌گرای مربوط با دغدغه‌های غیرمادی یا هویتی ناظر بر سیاست یادشده، تفاوت‌های معنادار را مشخص کرد. با توجه به توضیح بالا، پرسش اصلی این نوشتار، عبارت است از اینکه: سیاست

تحریمی آمریکا علیه ایران در طول دهه‌های گذشته از چگونه روندی برخوردار بوده است؟ در جهت پاسخ‌یابی نیز فرضیه محوری عبارت است از اینکه: سیاست تحریمی آمریکا علیه ایران در طول سه دهه گذشته از روندی تکاملی برخوردار بوده، به گونه‌ای که در کنار تداوم پابندی به ملاحظات واقع‌گرا، به وجه سازه‌انگارانه‌اش افزوده شده است. با توجه به ضرورت تشریح ابعاد نظری مقوله تحریم، اولین بخش نوشتار حاضر نیز به همین بحث اختصاص یافته و در ادامه، روند تحول سیاست تحریمی آمریکا در سه دهه گذشته، همراه با تأکید بر وجوه سازه‌انگارانه‌اش در هر دوره، مورد توجه قرار می‌گیرد.

در خصوص پیشینه ادبیات مربوط به بحث حاضر، می‌توان به چند دسته از منابع اشاره داشت. دسته اول، کتب و مقالاتی است که به‌طور عمده بر ابعاد نظری سیاست تحریم تأکید داشته و بر این مبنا بستر نظری مناسبی را برای تأمل بر رفتار تحریمی آمریکا فراهم می‌آورند (کازرونی و توکلی، ۱۳۹۰ و Jentleson, 2000). در همین ارتباط، می‌توان به منابعی اشاره داشت که به تشریح تحریم از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل پرداخته‌اند (Alexander, 2009) دسته دیگر کتب و مقالاتی که در بررسی سیاست تحریم آمریکا علیه ایران بر نقش گروه‌های ذی‌نفع و لابی‌ها در روند تصمیم‌گیری‌های مربوط پافشاری دارند (عنادی، ۱۳۸۵ و طباطبایی، ۱۳۸۵). برخی دیگر، مواضع تحریمی آمریکا را در چارچوب دستورکار کلی مهار ایران مورد توجه قرار داده (Brzezinski, Scowcroft, Murphy, 1997) و گروهی دیگر بر این نوع جهت‌گیری به‌عنوان راهکاری مناسب برای ممانعت از ایران برای دستیابی به سلاح اتمی پافشاری دارند (Farrar, 2011). شکی نیست که هر یک از آثار پیش‌گفته، در فهم فرآیند شکل‌گیری و تداوم سیاست تحریم ایران مؤثر بود. با این حال آنچه مدنظر نگارندگان این تحقیق است، این است که با بررسی عمیق‌تر و با ایجاد پیوند میان سیاست تحریم ایران با رویکرد سازه‌انگاری، امکان تجمیع شرایط مؤثر بر اتخاذ و تداوم سیاست تحریم ایران را فراهم نمایند. به عبارت دیگر، سیاست تحریمی این دولت در مقاطع سه‌گانه جنگ سرد (دوره‌های کارتر و ریگان)، دهه پایانی قرن بیستم (دوره کلینتون) و شرایط بعد از یازدهم سپتامبر (بوش و اوباما)، از روندی روبه‌گسترش برخوردار بوده، به گونه‌ای که در مسیر یادشده به تدریج از انسجام، دامنه شمول، مبنای قانونی و حمایت فراملی بیشتری بهره‌مند گشته است. وضعیت تکاملی مزبور به این نکته مهم اشاره دارد که به‌رغم پافشاری دائمی رهبران آمریکا بر وجه تهدیدآفرینی ایران (رویکرد واقع‌گرایانه) که البته در مقاطع مختلف با قبض و بسط همراه بوده، به تدریج به وجه سازه‌انگارانه رویکرد مورد بحث نیز افزوده شده است.

۱. چارچوب نظری: تحریم و جایگاه آن در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل

ادبیات تحریم (Sanction) به‌عنوان موضوعی میان رشته‌ای که نه تنها زوایای اقتصاد سیاسی بین‌المللی بلکه مباحث حقوقی، جامعه‌شناسی و از همه مهم‌تر، روانشناسی سیاسی را در بر می‌گیرد (زهرانی، ۱۳۷۶: ۵)، از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث در روابط بین‌الملل است. در زمینه مسائل و مشکلات مفهومی و روش‌شناختی مربوط، می‌توان به مواردی چون فقدان اجماع یا توافق بر تعریف تحریم، تنوع در انواع مختلف تحریم، مشکل تعیین و تأمین معیارهایی معتبر برای اندازه‌گیری نتایج و آثار آن اشاره کرد. وضعیت یادشده باعث شده که نظریه‌پردازان از زوایای مختلف به بررسی رویکرد تحریم و اهداف و انگیزه‌های ناظر بر آن مبادرت نمایند، که کمترین نتیجه این شرایط را باید در فقدان یا عدم امکان دستیابی به نظریه‌ای جامع در این باب دانست (Jentleson, 2000: 126). در ادامه به نگرش و مفروضات سه نحله لیبرالیسم، رئالیسم و سازه‌انگاری در خصوص تحریم توجه خواهد شد.

۱-۱. تحریم از زاویه رویکرد لیبرالیستی نهادگرایی لیبرال

از منظر لیبرالیسم، تحریم تنها به‌منظور تنبیه دسته‌جمعی یا سازمان‌یافته کشوری که قواعد جامعه بین‌المللی را نقض می‌کند، اعمال می‌شود. بر این مبنا، اولاً سازمان‌های بین‌المللی مرجع اصلی اعمال تحریم بوده و این سیاست (خاصه در بعد تحریم‌های اقتصادی) راهکاری نافذ در مسیر تحقق نوعی «بازدارندگی عمومی» در عرصه بین‌المللی باید تلقی شود؛ که در نهایت می‌کوشد بازیگر متخلف را در گیر مجازات ساخته و از این طریق به پیشبرد و تثبیت معیارها و نرم‌های بین‌المللی کمک نماید (yuantung, 2002: 101). بر این مبنا، در چارچوب پافشاری لیبرال‌ها بر وجود قوانین و هنجارها در اعمال تحریم، کاربرد آن صرفاً در ارتباط با ضرورت مقابله با رفتار انحرافی از هنجارها و قواعد پذیرفتنی است. این ویژگی به وجه ممیز تحریم و اجبار نیز تبدیل شده است (Koga, 2005: 14). در همین ارتباط، برخی بر ناتوانی دولت‌ها در زمینه نادیده گرفتن افکار عمومی بین‌المللی اصرار دارند (Nossal, 1994: 14).

۱-۲. تحریم از زاویه رویکرد نواقح‌گرایی تدافعی

این نظریه به دو شاخه جداگانه واقع‌گرایی ساختارگرای تدافعی به نمایندگی نظریه‌پردازانی مانند والتز و استفان والت و واقع‌گرایی ساختارگرای تهاجمی به نمایندگی نظریه‌پردازانی مانند جان مرشایمر تقسیم‌بندی می‌شود. کنت والتز به‌عنوان بنیان‌گذار نواقح‌گرایی برخلاف رئالیسم کلاسیک

که معتقدند قدرت‌های بزرگ به دلیل خواست درونی کسب قدرت به‌طور ذاتی تهاجمی هستند این فرض را مدنظر قرار می‌دهد که قصد دولت‌ها فقط بقا است. آن‌ها فراتر از هر چیزی در پی امنیت هستند. به نظر والتر، فقدان اقتدار مرکزی و آنارشی، دولت‌ها را تشویق می‌کند تا به‌طور تدافعی رفتار کنند و موازنه قوا را حفظ نمایند نه اینکه آن را برهم زنند. بنابراین اولین نگرانی دولت‌ها حفظ وضعیت خود در نظام بین‌الملل است و به این منظور بر سر قدرت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند چرا که قدرت، بهترین وسیله برای بقا است (اقارب پرست، ۱۳۸۶: ۸۵). اما به دلیل بهره‌وری از عنصر عقلانیت، دولت‌ها صرفاً به استفاده از نیروی زور در برقراری امنیت اکتفا نکرده و ابزارهای متفاوتی را برای برقراری امنیت در محیط آنارشیک به کار خواهند برد که شامل: متقاعدسازی و تبلیغات، دیپلماسی: چانه‌زنی و مصالحه، تحریم اقتصادی و اقدام نظامی است (زهرانی، ۱۳۷۶: ۴۳).

رنالیست‌ها برخلاف طیف لیبرال، تحریم‌ها را به‌عنوان مجازات اعمال غیرقانونی یا غیراخلاقی تعریف نکرده و بر مبنای رویکرد هستی‌شناسانه نسبت به جایگاه محوری دولت، سازمان‌های بین‌المللی را صرفاً انجمنی دانسته‌اند که در چارچوب آن، دولت اعمال‌کننده تحریم می‌کوشد دیگر دولت‌ها را نیز برای شرکت در تحریم‌های چندجانبه متقاعد یا وادار نماید (Koga, Opcit: 39).

به این ترتیب، در شرایط آنارشی بین‌المللی، استفاده از هرگونه ابزار از جمله تحریم اقتصادی، بخشی از واقعیت‌های حیات بین‌المللی باید تلقی شود. لذا دیگر نمی‌توان میان اجبار (Compel) و تحریم، تفاوت و فاصله‌ای قائل شد. به همین دلیل هم نواقح‌گرایان از این دو اصطلاح به‌جای یکدیگر استفاده می‌کنند (همان، ۲۰). نکته بعد، به ماهیت چندگانه تحریم‌های اقتصادی مربوط می‌شود. به این ترتیب، فراتر از مقوله اجبار، بر ماهیت چندگانه اهداف تحریم‌های اقتصادی یعنی بازدارندگی خاص، تضعیف، نمادگرایی داخلی و نمادگرایی بین‌المللی نیز باید توجه داشت. بازدارندگی (Deterrence) به تلاش طرف اعمال‌کننده تحریم در جهت متقاعد کردن حریف به پذیرفتن هزینه‌های فراتر از نفع حاصل‌گرایش داشته و به همین دلیل (این نوع از بازدارندگی) در تضاد با بازدارندگی عمومی (رویکرد لیبرال) قرار دارد، چرا که جلوگیری و توقف رفتار سوء دولت‌ها از طریق تنبیه را هدف قرار می‌دهد. تضعیف (Weakening) به بهره‌گیری از ابزار تحریم برای تضعیف پتانسیل‌های اقتصادی و نظامی و دفاعی دولت هدف اشاره دارد. در خصوص نمادگرایی داخلی و بین‌المللی (International and Domestic symbolisms) باید توجه داشت که نواقح‌گرایان، هدف اصلی تحریم را تغییر رفتار بازیگر متخلف دانسته و در این شرایط، اجبار می‌تواند تنها نمادی از اراده معطوف به مجازات (متخلف) تلقی شود. نمادگرایی داخلی با توجه به

کارکرد گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی معنا می‌یابد. به این ترتیب، تحریم در کنار ملاحظات فراملی، منعکس‌کننده تمایلات گروه لابی ذی‌نفوذ نیز هست (Ibid:35-41).

۳-۱. تحریم از زاویه سازه‌انگاری

سازه‌انگاری عنوانی است که به رشته گسترده‌ای از رویکردها در روابط بین‌المللی، از رویکرد واقع‌گرایی علمی ونت تا سازه‌انگاری پساساختارگرا داده می‌شود. گونه‌ای از سازه‌انگاری در اینجا مهم است که به نام الکساندر ونت شناخته می‌شود. وی در نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، سازه‌انگاری را یک نظریه ساختاری از سیستم بین‌الملل می‌داند که:

- دولت‌ها واحدهای اصلی تحلیل سیاست بین‌الملل هستند؛
- ساختارهای اساسی در سیستم دولت‌ها بین‌ذهنی‌اند؛
- هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط ساختارهای اجتماعی‌شان و در فرآیند تعامل ساخته می‌شود؛

- ساختار و کارگزار به‌صورت متقابل بر هم اثر می‌گذارند (ونت، ۲۲۷:۱۳۸۴).

پیروان مکتب سازه‌انگاری برخلاف نظریات خردگرا، تحریم‌ها را واقعیتی اجتماعی با خاصیت‌های اندیشه‌ای می‌دانند که نمی‌توان آن را به موجودیتی مادی کاهش داد. در این مورد بیان شده، زمانی که تحریم‌ها را صرفاً به‌صورت مجازات یا تنبیه تعریف کنیم، تعریف ناقص است که نمی‌تواند انواع تحریم را تحت پوشش قرار دهد (Alexander, 2009:10). بنابراین، برای ایجاد یک رژیم تحریم مؤثر به معنای واقعی کلمه، بیش و پیش از استفاده از تحریم به‌عنوان ابزار سیاست خارجی، باید به قدرت فرستنده در ارسال خواسته‌های خود به‌صورت قانونی و قابلیت آن در مشروعیت‌بخشی به اعمال تحریم متکی بود (Drulakova, 2010:2). دیگر مفروضه مربوط را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

- هدف از تحریم، بازدارندگی خاص و عمومی است: در این مورد بیان شده که اکثریت دولت‌ها به اشتراک گذاشتن منافع اولیه خود در برقراری صلح و امنیت جهانی نیاز داشته و اگر رفتار متجاوزانه بازیگر هدف، بدون مجازات بماند، متجاوزان بالقوه در سراسر جهان، تشویق به تکرار عمل متخلفانه می‌شوند و در مقابل، اگر هر متجاوز در هر نقطه‌ای متوقف شود، همه متجاوزان بالقوه، دیگر با درک تهدید متوقف خواهند شد (koga, Opcit:11).

- فرستنده تحریم‌های بین‌المللی دولت‌ها هستند: سازه‌انگاری بُعد هستی‌شناسی دولت‌محور جریان اصلی را می‌پذیرد. یعنی کنشگران اصلی را در جامعه بین‌الملل، دولت‌ها و البته گاهی و

شاید به بیانی دقیق‌تر، افراد نماینده دولت‌ها می‌داند. اما در مورد نگاهی که به رابطه کنشگران به‌عنوان کارگزاران با ساختار نظام بین‌الملل دارد، رهیافتی بنیادینی اتخاذ و بر قوام متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۳۱). طبق این رویکرد، شرایط و عوامل داخلی و بین‌المللی توأم با هم می‌تواند در به‌کارگیری تحریم‌های اقتصادی مثر واقع شود.

- تحریم در فضای هنجارسازی کارگزار معنا می‌یابد: یکی از بنیادی‌ترین وجوه دستگاه علی‌سازه‌انگاری، رابطه متقابل ساختار و کارگزار است. بر این مبنا، در فضای رویکرد تحریم، کارگزار برای پیشبرد اهداف مورد نظر از اجرای تحریم‌ها، به ایجاد هنجارهای بین‌المللی نیاز دارد، هنجارهایی که از طریق ائتلاف ملی و فراملی و در هر دو سطح دولتی و غیردولتی شکل گرفته و به ایجاد نهادهای مختلف منجر می‌شود (Ibid:59). بر این اساس، سازه‌انگاران در کنار توجه به تحریم به‌عنوان حقیقتی بی‌رحمانه، به زیربناهای نهادی آن نیز تأکید دارند. در این ارتباط، ونت معتقد بود که نهادینه‌شدن اقدام جمعی سبب می‌شود دولت‌ها به‌طور طبیعی حل مشکلات ویژه را به سازمان‌های بین‌المللی واگذار کنند (Wendt, 1996: 59-60).

مسئله مهم دیگر در حوزه هستی‌شناختی، هویت کنش‌گران است که به تعبیری در کانون رهیافت سازه‌انگاری قرار می‌گیرد. از این زاویه، هویت‌ها به‌گزینه‌های عقلانی قوام داده و الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل نیز به هویت‌ها شکل می‌دهند. در این شرایط، چگونگی تأثیر قدرت بر محاسبات دولت‌ها نیز وابسته به فهم بیناذهنی از خود و دیگری است (ونت، ۱۳۸۵: ۳۶). به‌عنوان نمونه، هرچه احساس یگانگی دولت‌ها نسبت به هم بیشتر باشد، (مثلاً خود را غربی، دموکراتیک و لیبرال بدانند) به سمت رویه‌های امنیتی جمعی نیز بیشتر اشتیاق نشان می‌دهند و در نتیجه همکاری میان آن‌ها تقویت می‌شود و بالعکس، هرچه نسبت به هم احساس دوری بیشتری داشته باشند، روابطشان مبتنی بر خودمحوری بیشتری خواهد بود (مشیرزاده، همان، ۳۳۳). این بُعد هستی‌شناسانه سازه‌انگاری به ادبیات صلح دموکراتیک در رویکرد لیبرالیسم نزدیک شده و می‌تواند توضیح دهد که چرا تحریم‌ها علیه کشورهای دشمن بیش از دوست و متحد اعمال می‌شود و به همان میزان از ادبیات نواقح‌گرایی دور می‌شود، چراکه طبق این رویکرد باید واکنش دولت‌ها به هر دو دسته از کشورها با توجه به نامشخص بودن ساختار نظام بین‌الملل یکسان باشد (سلطانی‌نژاد و شاپوری، ۱۳۹۱، ۱۱۲).

- ضرورت توجه به تعامل میان تحریم و سرشت یا فرهنگ روابط بین‌الملل: بر مبنای آرای ونت، همکاری تنها شکل تعامل در عرصه بین‌المللی نبوده و در مواردی نیز باید به احساس همبستگی و هویت مشترک (فراتر از همکاری) توجه داشت؛ گرچه کماکان نشانه‌های بارز و

حتی غالبی از کشاکش و تعارض به چشم می‌خورد (ونت، ۱۳۸۵: ۱۱۴-۱۰۹). بر همین مناسبت که وی از اشکال سه‌گانه سرشت نظام یا «فرهنگ» روابط بین‌الملل سخن می‌گوید: هابزی^۱، لاکی^۲ و کانتی^۳ (Wendt, 2004: 79). درباره رابطه این وجه از رویکرد سازه‌انگاری و سیاست تحریم می‌توان گفت اغلب اوقات، حتی قدرت‌های بزرگ به کارگیرنده سلاح اقتصادی نیاز به همکاری بین‌المللی یا حداقل همکاری متحدین خود علیه کشور هدف دارند. در غیر این صورت، تحریم‌ها سلاح مؤثری برای سیاست خارجی نخواهند بود (رفیع، ۱۳۸۶: ۵۹).

چنانکه در دوره جنگ سرد به دلیل حاکمیت فرهنگ هابزی بر روابط بین‌الملل و عدم شکل‌گیری ائتلاف علیه دولت هدف (بلوک شرق)، موارد کارآمدی تحریم‌ها نادر بود. اما بعد از پایان جنگ سرد و تغییر رفتار روسیه در جهت همسازی با غرب، زمینه تقویت ابعاد کمی و کیفی تحریم‌های بین‌المللی (همراه با مجوز سازمان ملل) فراهم شد (Collins, 2009: 240-241)؛ تحولی که از منظر سازه‌انگاری در تغییرات اندیشه‌ای مانند تنش‌زدایی و پایان جنگ سرد ریشه داشت و به مقدمه‌ای برای تقویت رویکرد دولتی به کارگیری تحریم‌های اقتصادی منجر شد (Koga, Op cit: 53).

۲. تحلیل سازه‌انگارانه روند تحولی رفتار تحریمی آمریکا علیه ایران

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که با پیام نوظهوری بر مبنای رویارویی اسلام‌گرا با نظم چیره‌طلبانه بین‌المللی و تقابل رهایی‌طلب با اراده قدرت‌محور بازیگران بزرگ همراه بود، به زمینه اصلی تغییر در برداشت‌های معمول آمریکا نسبت به این دولت تبدیل شد. از این پس، به‌ویژه در سایه حوادثی چون اشغال سفارت آمریکا در تهران، «درکی تهدیدمحور» از ایران در مواضع اعلامی و اعمالی رهبران آن، جایگزین روابط نزدیک و راهبردی شد که پیش از این بر الگوی تعامل این دو سایه داشت. در این شرایط یعنی شکل‌گیری نوعی جنگ سرد، طرف آمریکایی در مسیر رویارویی با تهدید متصور ایران، مجموعه‌ای از اقدام یا کنش را در پیش گرفت که در میان آن، «سیاست تحریم» از اهمیت خاصی برخوردار است.

۱. در فرهنگ هابزی، تلاش برای پیروزی و تخریب دیگران وجود دارد، تأکید زیادی بر فاکتورهای نظامی دارد و اگر جنگی هم رخ دهد دولت‌ها زورشان را محدود نخواهند کرد.

۲. در فرهنگ لاکی دولت‌ها علی‌رغم تضادهای که دارند به حاکمیت هم احترام می‌گذارند، قدرت نظامی مهم است اما یک اولویت نیست.

۳. در فرهنگ کانتی دولت‌ها منازعات خود را بدون جنگ و خونریزی حل و فصل می‌کنند و به‌صورت تیمی عمل می‌کنند.

۲-۱. رویکرد تحریمی آمریکا علیه ایران در مرحله جنینی (کارتر و ریگان)

نخستین اقدام تحریمی آمریکا در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۷۹ صورت گرفت. بر اساس دستورالعمل کارتر برابر با بخش ۲ قانون مهار صدور تسلیحات، از ارسال محموله‌ای به ارزش ۳۰۰ میلیون دلار شامل قطعات یدکی نظامی به ایران ممانعت به عمل آمد. وی در ۱۲ نوامبر همان سال اتکای آن دولت به نفت خام ایران را تهدیدی امنیتی دانست و بر مبنای بخش ۲۳۲ قانون گسترش تجارت، واردات نفت خام از این دولت را ممنوع اعلام کرد (علیخانی، ۱۳۸۰، ۶۸-۶۷) همچنین کارتر در عکس‌العمل فوری به پیشنهاد برخی مسئولین ایرانی مبنی بر ضرورت خروج دارایی‌های ایران از بانک‌های آمریکایی، بر اساس اختیارات خود در قانون «اختیارات اقتصادی اضطراری بین‌المللی» (IEEPA) و «قانون ضرورت‌های ملی» (NEA)، وضعیت را اضطراری اعلام و اموال و دارایی‌های ایران را مسدود کرد. وی در ۷ آوریل ۱۹۸۰ نیز با صدور فرمان اجرایی (۱۲۲۰۵) تحت عنوان «ممنوعیت معاملات خاص با ایران» طبق بخش ۲۰۳ قانون اختیارات اقتصادی، اضطراری و بین‌المللی و بخش ۳۰۱ قانون ضرورت‌های ملی، تجارت و دیگر معاملات با ایران را ممنوع اعلام کرد (Cannon Farrar, 2011: 2356). در پایان این بحث باید به ارتباط میان واقعه گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی و ملاحظات تحریمی این دولت (علیه ایران) اشاره کرد. در واقع، در فضای تشدید تنش و به‌نوعی جنگ سرد میان دو دولت (در پی حادثه تسخیر سفارت امریکا)، ایالات متحده در صدد به‌دست آوردن حمایت متحدان اروپایی خود جهت تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران اما خارج از چارچوب سازمان ملل برآمد. فشار آمریکا به متحدان اروپایی در چارچوب اجلاسی که در همین ارتباط در ۱۷ و ۱۸ مه همان سال در ناپل برگزار شد، به توافق انعطاف‌پذیری منجر شد، چرا که اولاً، تمامی قراردادهایی که قبل از بحران گروگان‌گیری با ایران منعقد شده بود، مستثنای از تحریم بود و دوم اینکه اعلام شد در صورت پیشرفت منطقی تلاش‌ها جهت آزادی گروگان‌ها، تحریم‌ها تعلیق می‌شوند. شرایط یادشده در پی مواضع تکررانه انگلیس (مبنی بر تنها قرارداد دادن قراردادهای تجاری آتی با تهران در دامنه تحریم) و ژاپن (بر محور مستثنا کردن معاملات مربوط به ساخت مجتمع پتروشیمی با ایران) ثابت کرد که این دسته از تحریم‌ها نیز آمریکا را به اهداف خود نمی‌رساند. پس از پایان داستان گروگان‌گیری در روزهای پایانی ریاست جمهوری کارتر، وی با صدور ۱۰ دستور ویژه تمام تحریم‌ها برضد ایران را لغو کرد.

انگیزه‌های اولیه کابینه ریگان برای اعمال سیاست تحریمی علیه ایران، بر محور موازنه‌سازی نظامی و عملیاتی میان دو دولت ایران و عراق (در صحنه نبرد تحمیلی) شناسایی شده است. بر این مبنای، از هدف اصلی ایالات متحده بر محور پیشبرد راهبرد موازنه‌سازی منطقه‌ای، در جهت کاهش

تدریجی توان دفاعی و عملیاتی ایران سخن گفته شده است (Fayazmanesh, 2003:226). اولین ابتکاری که با هدف تحدید شدید امکان صدور هر نوع فناوری پیشرفته و به خصوص دو منظوره به ایران و عراق طراحی شده بود، «عملیات استانچ» (Operation Staunch) است (Herman, fall 1991:58)؛ سیاستی یک‌جانبه، موسوم به «قطع جریان هرگونه کمک به عملیات» که در سال ۱۹۸۳ (در اوج جنگ ایران و عراق) اعمال شد.^۱ به این ترتیب، محدودیت‌های صادراتی تخفیف یافته بعد از آزادی گروگان‌های آمریکایی در سال ۱۹۸۱، دوباره برقرار شد و به دنبال اعمال این تحریم، میزان فروش سلاح به ایران از یک میلیارد دلار در ۱۹۸۴ به ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۷ کاهش یافت^۲ (ستوده، ۱۳۸۶، ۲۱۰). در ادامه، در مارس ۱۹۸۴ در قالب یک فرمان اجرایی، صادرات برخی مواد شیمیایی به ایران ممنوع شد و همین امر در ژوئیه ۱۹۸۷ نیز تکرار شد (ظریف و میرزایی، ۱۳۷۶: ۹۴-۹۵). در اکتبر همین سال، ریگان طبق فرمان اجرایی شماره ۱۲۶۱۳ واردات از ایران را تحریم کرد و صدور ۱۴ نوع کالای دارای استفاده‌ی بالقوه نظامی را نیز به این کشور ممنوع ساخت. مورد دیگر به حرکت کنگره در زمینه اعمال محدودیت بر روند صدور فناوری هسته‌ای به ایران ارتباط می‌یابد. در ۱۳ ژانویه ۱۹۸۴، جرج شولتز وزیر امور خارجه وقت آمریکا ایران را متهم کرد که در بمب‌گذاری پایگاه نیروی دریایی لبنان مشارکت داشته است. در نتیجه نام آن به فهرست کشورهای متهم به حمایت از تروریسم بین‌المللی (شامل لیبی، سوریه، کوبا، یمن جنوبی) اضافه شد و محدودیت‌های جدیدی علیه تهران به اجرا درآمد (چوپانی نجف آبادی، ۱۳۹۱، ۶۱).

شایان توضیح است که سیاست آمریکا در جهت خودداری از فروش تسلیحات به ایران از سپتامبر ۱۹۸۰ که جنگ آغاز شده بود، تنها در طی سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ در فضای حاصل از ماجرای ایران- کنترا لغو شد. اما در پی فاش شدن سفر مک فارلین به تهران که تشدید جدال محافظه کاران آمریکایی را در پی داشت، اصلی ترین اشکال تحریم تسلیحاتی به وقوع پیوست. در این خصوص بخش ۴۰ قانون کنترل صادرات تسلیحات و بند ۵۰۹ تبصره «الف» قانون امنیت جمعی دیپلماتیک قابل توجه است. بر اساس مفاد این بند صدور هر گونه اقلام مندرج در فهرست اقلام نظامی آمریکا به هر نحو (فروش، کمک، اجاره) ممنوع شد (متقی، ۱۳۸۸، ۸۳). بر مبنای فرمان اجرایی ۲۹ اکتبر ۱۹۸۷ نیز ورود هر نوع کالا از مبدأ ایران به آمریکا ممنوع شد. البته از

۱. لازم به یادآوری است که به‌رغم تعبیه‌ی عراق در چارچوب تحریمی عملیات مزبور، بر اساس قراین و شواهدی مشخص، این دولت در طول جنگ تحمیلی از حجم گسترده‌ای از مساعدت‌های تسلیحاتی، اطلاعاتی و اقتصادی آمریکا برخوردار بود. م. ک: سیداصغر کیوان حسینی، «سیاست خارجی آمریکا در مورد جنگ تحمیلی»، مجله سیاست دفاعی، سال پنجم، شماره‌ی ۳ (تابستان ۱۳۷۶)، صص ۱۰۵-۱۲۵.

۲. با این حال این تحریم‌های آمریکا و متحدینش مانع از دستیابی ایران به سلاح‌های مورد نظر نشد به طوری که ایران نیاز خود را در حوزه‌ی سلاح و ادوات جنگی از راه کشورهای شرقی تأمین می‌نمود (ستوده، ۱۳۸۶: ۲۱۰).

سوی برخی این امر، تلاشی برای جلوگیری از پیروزی ایران در جنگ تلقی شده است؛ چرا که صدام از ۱۹۸۴ حمله به تانکرهای نفت ایران را شروع کرد و پس از آن نیز ایران به تاکتیک‌های مشابهی علیه عراق متوسل شد. آمریکا اعلام کرد اقدام طرف ایرانی غیرقابل قبول بوده و در پاسخ به اسکورت تانکرهای حامل نفت عراق و متحدان آن، به‌ویژه کویت مبادرت کرد. به این ترتیب، این دولت علی‌رغم وعده‌های بی‌طرفی خود، به‌طور مستقیم وارد جنگ شد. در نتیجه در سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۷ یک کشتی و یک سکوی نفتی متعلق به ایران توسط نیروهای آمریکایی نابود شد و در پی این جنگ اعلام‌نشده آمریکا یک‌سری از تحریم‌ها را علیه تهران به اجرا درآورد. از جمله بر اساس تصمیم ریگان در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۷، صدور هرگونه تجهیزات از جمله امکانات غواصی ساخت آمریکا و در ۲۳ اکتبر همان سال ارسال ۱۵ گروه از تجهیزات با فناوری پیشرفته به آن کشور ممنوع شد. در ۲۹ اکتبر نیز ریگان برای اینکه نشان دهد در مقابله با تروریسم، انعطاف‌پذیری کمتری از کنگره ندارد، دستور العمل ۱۲۶۱۳ را صادر کرد که به‌موجب آن واردات کالا و خدمات از ایران ممنوع می‌شد. به دنبال آن، خزانه‌داری آمریکا مقررات معاملات با آن دولت را با هدف ممنوعیت واردات نفت خام از آن تدوین نمود که در ده ماه اول سال ۱۹۸۷ به ۱/۸ میلیارد دلار می‌رسید (Fayazmanesh, Ibid:226-227).

لازم به ذکر است که در سال ۱۹۸۷ کنگره آمریکا در چارچوب تصویب «قانون منع گسترش هسته‌ای آمریکا»، صدور اورانیوم غنی‌شده، پلوتونیوم و تسهیلات تولید اورانیوم غنی‌شده را ممنوع کرد و همچنین ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای در کشورهای دیگر از سوی شرکت‌های آمریکایی را نیز به‌اختیار مجوزی رسمی از دولت منوط نمود.

در خصوص اهداف و انگیزه‌های این حرکت، به بسترسازی برای قانونی کردن تعهد شرکت‌های آمریکایی در قبال ایران اشاره شده است (Melliot and Heginald, 1989:262-263). نکته نهایی اینکه در تقسیم‌بندی دوره‌های سیاست خارجی ریگان در مورد ایران، از حدّ فاصل فوریه ۱۹۸۷ تا ژوئیه ۱۹۸۸، به‌عنوان حساس‌ترین دوره مقابله‌جویی وی (با ایران) بر محور اعمال سیاست سدبندی یا مهار در عرصه‌های دیپلماتیک و نظامی سخن گفته شده است (Hooglund, 1993:32).

در خصوص چرایی یا دلایلی که برای اثبات بُعد جنینی سیاست تحریمی آمریکا در دوره زمانی مورد بحث (کارتر و ریگان) قابل طرح است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- عدم فراگیری و جامعیت رویکرد تحریمی علیه ایران:

همان‌گونه که در قسمت نظری اشاره شد، برای آنکه کشوری بتواند به‌واسطه سلاح اقتصادی به اهداف خود در سیاست خارجی دست یابد، باید مجموعه شرایطی در هر دو سطح خرد و کلان فراهم آمده و در نهایت برآیندی در مسیر تمرکز ویژه بر تحریم بازیگر مخاطب حاصل

شود. اما ایالات متحده در طول دهه ۱۹۸۰ به‌رغم اینکه با ایران خصومت می‌ورزید، هم‌زمان با در نظر داشتن جایگاه مهم این دولت در نزدیکی جغرافیایی با شوروی، در چند مرحله در پی مدیریت روابط خصومت‌آمیز خود با تهران برآمد و حتی در مقطعی سیاست نزدیکی با آن را نیز در پیش گرفت، هرچند در نهایت این تلاش‌ها با افشای ماجرای مک‌فارلین و ایران کنترا ناتمام ماند (ابراهیمی، ۱۳۸۹، ۴۴). در همین ارتباط، باید به عدم تحقق بسیاری از اهداف متصور اشاره داشت. این نوع ناکامی در مواردی چون فرصت‌های ایران برای تأمین نیازهای تسلیحاتی از مجاری فرار از تحریم، عدم همراهی متحدین اروپایی با مواضع تحریمی آمریکا و فقدان اجماع لازم میان نخبگان آمریکایی در جهت مقابله با ایران قابل تشخیص است. در این دوره به‌رغم جنگ و قرار گرفتن ایران در لیست کشورهای حامی تروریسم، آمریکا همچنان به خرید نفت از ایران ادامه داد و در سال ۱۹۸۷ این دولت دومین منبع عمده تولیدکننده نفت مورد نیاز واشنگتن بود (Cannon Farrar, Op.cit:2356). بنابراین، بر مبنای نگاه سازه‌نگارانه به تحریم، در دوره زمانی مورد بحث، رویکرد تحریمی ایالات متحده علیه ایران در ارتباط با دو هدف بازدارندگی خاص و عمومی ناکام ماند.

- رویکرد تحریمی آمریکا تحت تأثیر معادلات جنگ سرد محور:

سیاست تحریمی آمریکا در دوره زمانی مورد بحث، بیش از هر چیز از برداشت تهدیدمحور رهبران این دولت نسبت به ایران تأثیر می‌گرفت. در این میان، در کنار مواضع انقلابی تهران، دغدغه دائمی واشنگتن در خصوص روابط این دولت (ایران) با مسکو نیز بر برداشت یادشده تأثیر فراوانی داشت. بر این مبنای، رویکرد تحریمی کابینه‌های کارتر و ریگان از فرهنگ هابزی در قالب ملاحظات جنگ سرد محور نیز به‌شدت اثر می‌پذیرفت.

- ویژگی یک‌جانبه‌گرایی سیاست تحریم:

تحت تأثیر نکته بالا، رفتار تحریمی آمریکا در این مرحله به‌شدت یک‌جانبه‌گرا بوده و چندان نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی مشاهده نمی‌شود. شرایط جنگ سرد، مانع از شکل‌گیری ائتلاف بین‌المللی در راستای تحمیل تحریم‌ها علیه ایران می‌شد.

به همین دلیل در چارچوب مواضع عملکرد، دستورهای اجرایی،، رؤسای جمهور این دولت نمی‌توان نشانه‌هایی از پافشاری تعیین‌کننده بر آرای متحدین اروپایی یا ملاحظات جامعه بین‌المللی در قالب سازمان ملل مشاهده کرد (Maloney, 2010:140). در حالی که بر مبنای سازه‌نگاری نه‌تنها به تحریم‌ها به‌عنوان یک حقیقت بی‌رحمانه توجه شده، بلکه به زیربنای نهادی آن نیز تأکید می‌شود.

۲-۲. رویکرد تحریمی آمریکا علیه ایران در مرحله انتقالی (دهه پایانی قرن بیستم)

دهه ۱۹۹۰ با بروز شرایط نوظهوری برای ایفای نقش آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت به‌جامانده از دوره جنگ سرد همراه بود. وضعیتی که برای نخستین نوبت بعد از چهار دهه، رهبران آمریکا را با ضرورت‌های نوینی در عرصه شناسایی راهکارهای کلان و گزینه‌های ممکن بر محور جهت‌گیری‌های نوآورانه مواجه کرده بود. در این میان ایران بعد از عراق به عنوان «کانون جدید» تهدیدهای منطقه‌ای مطرح می‌شد؛ دولتی که به‌زعم ایالات متحده از استعداد و قابلیت فراوانی برای ادامه مسیر صدام و تبدیل شدن به «عراق دیگر» برخوردار بود (هالیس، ۱۳۷۲، ۸۶-۸۰). این شیوه تحلیل، آن هم در فضای حاصل از بحران کویت، به دلیل جریان بازسازی اقتصادی و فناوری (به‌ویژه در حوزه نظامی و دفاعی) در این کشور (ایران) تشدید شد؛ تا آنجا که از آن به‌عنوان مخاطب خاص سیاست‌های تحریمی آمریکا در سطح خاورمیانه نام برده می‌شد (امیراحمدی، ۱۳۷۲، ۷۲-۷۱). شرایط برداشتی و عملی یادشده باعث شد که دولت بوش، قانون عدم گسترش سلاح به ایران و عراق را در سال ۱۹۹۲ و با هدف تحمیل ممنوعیت انتقال فناوری‌هایی با کاربرد دوگانه و تسلیحات متعارف بی‌ثبات‌کننده به آن دو، امضا نماید. مهم‌ترین بخش این قانون که در مورد ایران قابل اجرا بود، بخش ۴۰ آن یعنی قانون ۱۹۸۶ امنیت دیپلماتیک است که بر پایه آن، هرگونه صادرات آمریکا به ایران ممنوع شد. مطابق با بند ۱۶۰۲، تحریم شامل هر شخص آمریکایی یا شخص یا کشور خارجی می‌شود که در دستیابی به سلاح کشتار جمعی، به ایران کمک کند. علاوه بر این، بند ۱۶۰۵ نیز روی موضوع تحریم‌های ثانویه (تحریم کشورهای خارجی صادرکننده کالا به ایران که منجر به دستیابی آن به سلاح‌های متعارف پیشرفته می‌شود) متمرکز بود (چوپانی نجف‌آبادی، پیشین، ۶۳).

رویکرد مزبور در دوره کلینتون به‌عنوان رهبر اولین کابینه دموکرات بعد از جنگ سرد، در قالب سازمان‌یافته‌تری به نام «مهار دوجانبه» به پیش رفت. بر این پایه، مهار هم‌زمان ایران و عراق، مدنظر قرار گرفت. ناگفته نماند که این نوع نگاه هم‌زمانی باعث نشد که راهکار اجرایی تجویزی نیز برای هر دو دولت مخاطب یکسان باشد؛ به‌گونه‌ای که بخش مربوط به ایران از گستردگی و پیچیدگی شاخصی برخوردار بود. در این زمینه باید از بُعد اقتصادی - فناوری آن سخن گفت که اعمال تحریم‌های گسترده بر اساس ممانعت از دستیابی این کشور به منابع مالی (به‌عنوان منبع پشتیبانی از سیاست دفاعی و تسلیحاتی) را مورد نظر داشت (کیوان حسینی، ۱۳۸۷، ۲۲۰). به‌این ترتیب، تأکید شد که مواضع رهبران تهران در مورد حمایت از پادمان‌های معطوف به سلاح‌های کشتار جمعی از قبیل آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای (IAEA) و پیمان منع گسترش

سلاح‌های هسته‌ای (NPT) قابل اطمینان نبوده و باید علیه آن از کنترل‌ها و استانداردهای دقیق‌تری استفاده شود (Chubin and Green, 1998: 159-160). در خصوص زمینه‌های طراحی و پیشبرد سیاست اعمال تحریم یا قرنطینه اقتصادی _ فناوری و مالی علیه ایران در دوره‌های رهبری کلینتون، نمی‌توان از نقش اسرائیل و لابی مدافع آن (خاصه ایپک) غفلت کرد. در ابتدا باید توجه داشت که در این سال‌ها دامنه حضور و تأثیرگذاری لابی مزبور در دستگاه دیپلماسی آمریکا به‌ویژه در ارتباط با خاورمیانه و ایران از گستردگی و عمق خاصی برخوردار شد؛ که یکی از دلایل آن به سال‌های رهبری بوش باز می‌گردد. در این خصوص بیان شده که در سایه سیاست‌های بوش (به‌ویژه پافشاری وی بر ضرورت آغاز مذاکره میان اسرائیل و ساف که تا مرحله اعمال محدودیت‌هایی علیه این رژیم، چون بلوکه کردن اعتبار ده میلیارد دلاری برای توسعه شهرک‌سازی به پیش رفت (Goldberg, 1996: xvii)، روابط میان تل‌آویو و یهودیان خارج از سرزمین اصلی (دیاسپورا) از شرایط امنیتی خاصی برخوردار شده و در واکنش به آن، گرایش جامعه یهودیان آمریکا به حزب دموکرات تشدید شد (Lipset, 1997: 174). در این وضعیت بود که مساعدترین فرصت برای پیشبرد برنامه‌ها و اهداف اسرائیل بر محور «مسئله ایران» شکل گرفت (Brzezinski, 1997: 30). افزون بر آن، می‌توان از نکات دیگری که بر تشدید احساس یا تصور ناامنی تل‌آویو و لابی یهود (در آمریکا) نسبت به تهدید ایران مؤثر بود، نام برد: پایان جنگ سرد و کاهش اعتبار راهبردی اسرائیل در چارچوب ملاحظات راهبردی آمریکا (Schroeder, 1994: 25-43)، افزایش چشمگیر همکاری نظامی آمریکا با شورای همکاری خلیج فارس (همگام با نبرد کویت در سال ۱۹۹۱) که نشانگر آن بود که اسرائیل، تنها کشوری نیست که این دولت برای حفظ منافع خود در منطقه بر آن تأکید می‌کند (Barnet, 1991: 35)؛ بُعد دیگری از مساعی تحریمی کلینتون علیه ایران، به شکل‌گیری نوعی بازدارندگی اقتصادی و فناوری بر محور ایجاد "اجماعی کارساز" میان متحدین اروپایی (همراه با ژاپن) مربوط می‌شود؛ سیاستی که در شرایط فقدان تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران، از چالش حاصل از فقدان مشروعیت رفتاری این دولت (در زمینه تحریم ایران) نیز می‌کاست (Klawson, 1993: 87-88). ناگفته نماند که هرچند مساعی واشنگتن برای همسان‌سازی فرهنگ رفتاری، سازمانی و ساختاری با متحدان اروپایی، از ژوئن ۱۹۹۳ و هم‌زمان با گردهمایی وزرای امور خارجه جامعه اروپا در لوکزامبورگ آغاز شد، اما از همان ابتدا تردید دولت‌های اروپایی در مورد شیوه "منزوی‌ساختن ایران" و پافشاری آن‌ها بر "راه‌حل گفت‌وگو" (مباحث انتقادی) و "تجارت" با این کشور، دورنمای مطلوب رهبران آمریکا را مخدوش کرد (Clawson, 1995: 39-44). با این وصف،

کلینتون از سیاست جلب آرای متحدین اروپایی عقب‌نشینی نکرد، چنان‌که در نشست هالیفاکس کانادا در سال ۱۹۹۷، درصدد جلب حمایت گروه G7 مبنی بر افزایش تحریم‌های جدید علیه ایران برآمد (Wright, 2007: 109). در پی ناکامی وی در نشست مزبور، داماتو طرح خود را در سنا مطرح کرد، که بر اساس آن، تحریم‌های نفتی ایران به کشورهای ثالث یعنی لیبی نیز تسری می‌یافت (ملکی، ۱۳۷۶: ۲). این قانون، به رئیس‌جمهور، قدرت تحریم هر نهادی را که بیش از ۴۰ میلیون دلار (البته پس از یک سال به ۲۰ میلیون دلار کاهش یافت) در صنایع نفت ایران و لیبی سرمایه‌گذاری کند، اعطا می‌کرد. در حقیقت قانون مزبور، اجرای یک نظام چندجانبه تحریمی علیه بنیه نفتی ایران را مدنظر داشت (فرهی، ۱۳۷۶: ۴۶). در پایان این بحث می‌توان به چند ابتکار دیگر کلینتون در زمینه پیشبرد سیاست تحریم علیه ایران اشاره داشت:

- دستور اجرایی ۱۲۹۵۹-۶ مه ۱۹۹۶، که شامل ممنوعیت کامل دادوستد و سرمایه‌گذاری از جمله معامله نفت ایران در خارج به وسیله شرکت‌های آمریکایی و شرکت‌های خارجی وابسته به آن‌ها بود (Ibid).

- فرمان اجرایی ۱۳۰۵۹-۱۹ اوت ۱۹۹۷؛ که صادرات به کشورهای را که قصد صدور مجدد کالاهای آمریکا به ایران را داشتند ممنوع کرد (Antonenko, 2001: 5).

- فرمان اجرایی ۱۳۰۹۴-۲۸ ژوئیه ۱۹۹۸؛ که فرمان‌های اجرایی پیشین را گسترش می‌داد تا رئیس‌جمهور، تجارت آمریکا با واحدهای کمک‌کننده به برنامه سلاح‌های کشتار جمعی ایران را قدغن کند. البته تحریم‌های مزبور با مضامین قانون عدم گسترش تسلیحات ایران و عراق مشابهت داشت، به غیر از اینکه تحریم‌ها بر واحدهای عرضه‌کننده اعمال می‌شد، نه حکومت (غرایاق‌زندی، ۱۳۸۷: ۸۹).

در مجموع، ویژگی‌های سازه‌انگارانه سیاست تحریم آمریکا علیه ایران در دهه پایانی قرن بیستم در محورهای زیر قابل تشخیص است:

- پابندی کارگزار (آمریکا) به هنجارهای بین‌المللی به‌عنوان بستر پیشبرد رویکرد تحریم: به‌طور منطقی مهم‌ترین دستور کار کابینه کلینتون به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور دموکرات پس از جنگ سرد آمریکا، ارائه آموزه‌ای بدیع و متناسب با مقتضیات وضعیت جدید بود؛ آنچه در قالب دکترین فراسدبندی (Post - containment Doctrine)، می‌بایست مختصات هویتی نسبتاً جدیدی را برای سیاست خارجی این دولت ترسیم کرده و در راستای آن نیز سطح برداشت و تحلیل کارآمدی را نسبت به نظام بین‌الملل و کانون‌های تهدید تجویز نماید. در این فضای ناشی از بازتعریف «معنای آمریکایی بودن»، سیاست تحریمی آن به‌ویژه در مورد ایران از ماهیت هنجاری و

هویتی قابل توجهی برخوردار شد. بخشی از ماهیت مزبور را می‌توان در رویکرد نرم‌افزارگرایی کابینه کلینتون در قالب "آموزه پیشبرد دموکراسی" و ضرورت مقابله با دولت‌های واپسگرا یا یاغی شناسایی کرد؛ الگوی ارزشی که برای تفسیر و تشریح ویژگی‌های رفتاری ایران نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

- از بُعد توجه به هویت کنش‌گران که تا دامنه تعیین ماهیت بازیگر مخاطب دوست یا دشمن، تسری می‌یابد، می‌توان به برداشت منفی و در واقع تهدیدمحور رهبران وقت آمریکا نسبت به ایران واقف شد؛ وضعیتی که به مبنای فکری سیاست تحریم ایران تبدیل شده بود.

- ناکارآمدی سیاست تحریم از منظر فرهنگ‌سازی بین‌المللی و مشروعیت‌یابی در نزد متحدین و دیگر بازیگران: در سایه سیاست چندجانبه‌گرایی کلینتون به‌ویژه از بُعد همکاری با سازمان ملل، شرایط امنیت بین‌الملل از ویژگی مثبت‌گرایانه و همکاری طلب برخوردار شد. در این مورد به شاخص‌هایی چون افزایش دامنه تأثیرگذاری فصل هفتم منشور سازمان ملل به‌ویژه در زمینه مداخله بشردوستانه، کوشش در جهت شکل‌گیری نسل جدید تمهیدات بین‌المللی بر محور حفظ صلح؛ تقویت روند شکل‌گیری دیوان کیفری بین‌المللی؛...، می‌توان اشاره کرد (کیوان حسینی، ۱۳۹۰: ۱۷۲-۱۶۹). با وجود تدابیر یادشده که به تقویت فضای کانتی در عرصه بین‌المللی کمک کرد، کلینتون در زمینه ایجاد توافق میان متحدین بر محور تحریم ایران به موفقیت مورد نظر دست نیافت و به همین دلیل نیز رفتار یک‌جانبه‌گرایی تحریمی وی از مشروعیت لازم برخوردار نشد.

ج. تحول سیاست تحریم آمریکا علیه ایران به سوی رویکردی سازمان‌یافته (بوش و اوپاما)
 واقعه تروریستی که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به گونه شگفت‌آوری به حریم امنیتی آمریکا لطمه زد، پیامدهای فراوانی را برای وجوه برداشتی و رفتاری سیاست خارجی این دولت به همراه داشت. در این میان، رویکرد امنیتی بوش پسر و همکاران نومحافظه کار وی نیز نسبت به مسئله ایران با تغییراتی روبه‌رو شد. در واقع، چگونگی پیوندبخشی میان آموزه مبارزه با تروریسم و عناصر هویت‌بخش آن به‌ویژه کنترل تسلیحات و منع گسترش، (Allison, 2004: 67) با پرونده هسته‌ای ایران، به بخش مهم دستور کار راهبردی کابینه نوپا تبدیل شد. هرچند موضع صریح بوش در خصوص قرارداد این دولت در ردیف بازیگران شیطانی (محور شرارت) (Katzman, 2012: 61)، برای بسیاری حتی متحدین اروپایی آمریکا نیز تعجب‌انگیز بود (والرشتاین، ۱۳۸۴: ۸۴). در کنار آن، انتشار اسناد مربوط به دو سایت نظنز و اراک به‌عنوان دو منطقه آشکارنشده برای فعالیت‌های هسته‌ای این دولت در اوت ۲۰۰۲ و به‌ویژه گزارش دبیرکل وقت آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای (البرادعی) به شورای

حکام آژانس در ۲۶ اوت ۲۰۰۳، فضای تنش آلود میان این دو را با امواج جدیدی روبه‌رو ساخت، که نقطه اوج آن را می‌توان در ابتکارهایی دریافت که از سوی ایالات متحده بر محور پیشبرد سیاست تحریم علیه پرونده هسته‌ای ایران طراحی و اجرا شد.

گام‌های اولیه آمریکا در جهت ترغیب کشورهای عضو آژانس به‌ویژه کشورهای اروپایی بر ضد ایران شدت یافت. به زعم رهبران آن دولت، پافشاری بر اینکه آژانس، ایران را ناقض NPT معرفی کند، نخستین گام در مسیر اعمال تحریم علیه تهران ارزیابی می‌شد (خلیلی، ۱۳۸۳: ۹۰-۸۹). برای این منظور در سراسر مدتی که ایران تحت بازرسی آژانس قرار داشت، آمریکا می‌کوشید نشان دهد که آن دولت در پی برنامه‌های تسلیحاتی بوده و در راستای آن، در نشست‌های آژانس نیز سعی داشت تا بر موارد پیروی‌نکردن تهران از قوانین و مقررات بین‌المللی تأکید نماید تا در نهایت، مسیر ارسال پرونده هسته‌ای آن به شورای امنیت هموار شود (Andrews and Chamberlain, 2004:5). در این زمینه، ایالات متحده به سه عامل که صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران را زیر سؤال می‌برد، استناد می‌کرد: مخفی‌بودن برنامه غنی‌سازی این دولت تا ۲۰۰۲؛ وجود پیوند بین برنامه هسته‌ای و موشکی آن؛ و در نهایت، تأکید بر اینکه از منظر اقتصادی، غنی‌سازی بومی مقرون به صرفه نبوده و هزینه‌بر است (Qzcan and Qzdamar, 2009:124). پافشاری مداوم آمریکا بر ضرورت اعمال تحریم ایران از مجرای شورای امنیت به‌ویژه از ژوئن ۲۰۰۳، با همراهی و حمایت شورای حکام آژانس روبه‌رو شد. اما موافقت داوطلبانه آن دولت با تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی در چارچوب توافقنامه پاریس، شرایط یادشده را تغییر داد؛ به این صورت که شورای حکام از تهدید مزبور، صرف‌نظر کرد (Taylor, 2010:61-61) و ایالات متحده نیز در واکنش به آن، دامنه مواضع را خود بر محور بزرگنمایی از تصویر تهدید (وجودی) ایران، گسترش داد (Jones, 2010:137). شکست مذاکرات ایران با ترویکای اروپا، طرح اتهام وجود ارتباط میان آن دولت با شبکه خان و به‌ویژه مواضع رئیس‌جمهور جدید ایران (احمدی نژاد) در مورد اسرائیل، از مهم‌ترین حوادثی بودند که در سال ۲۰۰۵ باعث افزایش فشارهای دیپلماتیک آمریکا (در کنار متحدین اروپایی) بر محور تحریم ایران از طریق شورای امنیت شد (Vogelaar, 2009:46).

در نهایت، پی‌گیری‌های یادشده به ثمر نشست و در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶، طی اجلاس گروه G-8 در مسکو، روسیه و چین نیز با ارسال پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت موافقت کردند (Hufbauer, 2012:34)؛ که در اثر آن فضا برای طرح و تصویب قطعنامه‌های پی در پی شورا (ی امنیت) فراهم شد، که دامنه تحریم ایران را به تدریج افزایش داد. در این زمینه قطعنامه ۱۶۹۶

(ژوئیه ۲۰۰۶)، قطعنامه ۱۷۳۷ (دسامبر ۲۰۰۷)، قطعنامه ۱۷۴۷ (مارس ۲۰۰۷) و قطعنامه ۱۸۰۳ قابل توجه است؛ که در چارچوب آن، مجموعه‌ای از تحریم‌های صادراتی و وارداتی، فناوری (نظامی)، مالی و بیمه‌ای علیه طیفی از اشخاص حقیقی و حقوقی به‌ویژه برخی بانک‌های ایرانی مقرر شد (عزیزنژاد و نورانی، ۱۳۸۹: ۲۰۰). در بستر تحول یادشده، سیاست‌های تحریمی آمریکا علیه ایران نیز از جلوه جدیدی برخوردار شد. از جمله در سال ۲۰۰۷ وزارت خزانه‌داری آن با ارائه فهرست سیاهی از بانک‌های ایرانی، دامنه فعالیت بانک‌های خارجی با بانک‌های مزبور را محدود ساخت (Mohammed, 2012). به‌زعم برخی مقامات ایرانی در دسامبر ۲۰۰۸، محدودیت‌های مالی مزبور، هزینه‌هایی بین ۱۰ تا ۳۰ درصد بر واردات ایران تحمیل کرد (Maloney, Op.cit: 139). مدت کوتاهی پس از اعمال تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، در ژوئن ۲۰۱۰ کنگره آمریکا "قانون تحریم جامع" را به تصویب رساند که در چارچوب آن، تحریم‌های موجود (آمریکا) علیه ایران در زمینه فروش نفت و دسترسی آن به نظام مالی بین‌المللی با محدودیت جدیدی مواجه شد.

در پی پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات سال ۲۰۰۹ به رهبری اوباما، دامنه گزینه‌های پیش روی آمریکا در خصوص چگونگی پیشبرد رویکرد تحریم ایران با تحولات خاصی روبه‌رو شد. به این ترتیب، گزینه‌هایی چون متقاعدسازی ایران، گزینه دیپلماسی و گفت‌وگو، گزینه ترغیب درباره فناوری و انرژی هسته‌ای، گزینه ترغیب درباره مشوق‌های اقتصادی و تضمین‌های امنیتی در دستور کار کابینه نوپا قرار گرفت (Ibid: 132). اما به‌تدریج، موج اخبار مربوط به فعالیت‌های غنی‌سازی هسته‌ای ایران در تأسیساتی در حوالی شهر قم که با تشدید انتظارات بین‌المللی بر محور ضرورت حل و فصل نگرانی‌های ناشی از رفتارهای تهران مقارن بود؛ زمینه بحرانی‌تر شدن پرونده هسته‌ای مزبور را فراهم کرد (Dawson, 2011: 153-170). بنابراین، از این پس شاهد چرخش مانور دیپلماتیک آمریکا در راستای فشار بر ایران در مقابل همکاری هستیم (متقی، ۱۳۹۰: ۱۰۹). از دیگر نتایج شرایط یادشده، تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ در تاریخ ۹ ژوئن ۲۰۱۰ توسط شورای امنیت سازمان ملل بود. به‌موجب این قطعنامه، توانایی ایران در زمینه توسعه سلاح هسته‌ای، توانایی متعارف نظامی و برای نخستین بار، بخش مالی ایران هدف قرار داده شد. در خصوص زمینه‌های تصویب قطعنامه مزبور، باید به تحول رفتاری آمریکا توجه داشت، چرا که این دولت موفق شد که شرایط لازم برای باورپذیری وجود ارتباط میان نهادهای پولی و بانکی ایران به ویژه بانک مرکزی با برنامه تسلیحاتی آن را فراهم ساخته و بر این اساس، تجربه جدید گسترش دامنه تحریم‌های بین‌المللی تا حوزه معاملات مالی و پولی ایران را عملی نماید (Cannon Farrar, Op.cit: 2371). برخی بر این باورند

که رویکرد مزبور که بر محدود ساختن دسترسی ایران به نظام مالی بین‌المللی تمرکز داشت، به تداوم پابندی اوپاما به مواضع کمپینی اشاره دارد که در زمان بوش به محوریت وزارت خزانه‌داری دولتش با هدف جلوگیری از کسب و کار بانک‌های خارجی با نهادهای ایرانی شکل گرفت (Dobbins, 2009: 136).

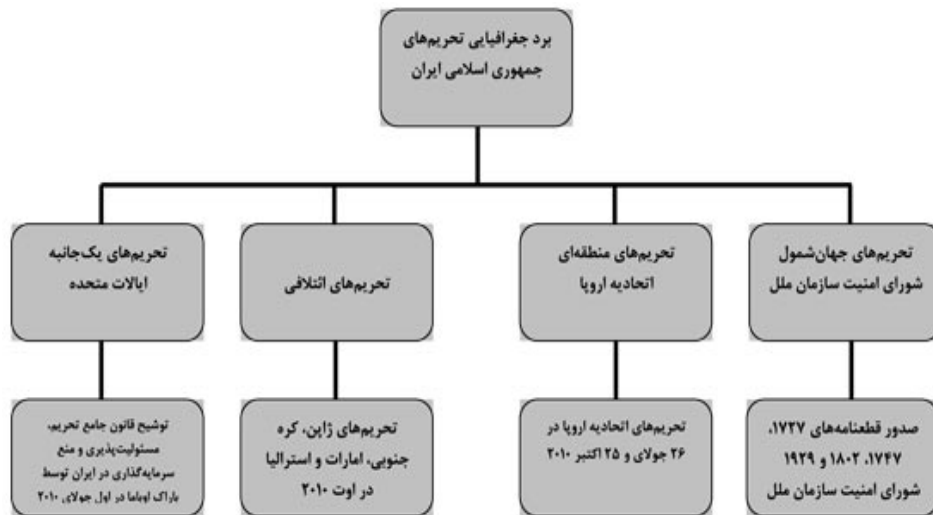
جلوه دیگری از این نوع نوآوری‌های تحریم‌گرا، در رفتار مرجع تقنینی ایالات متحده آشکار شد. در این زمینه قانون موسوم به «تحریم جامع، پاسخ‌گویی و ضد سرمایه‌گذاری ایران» (CISADA) در دسامبر ۲۰۰۹ با رأی مثبت اعضای کنگره به تصویب رسید و در مارس ۲۰۱۰ نیز در سنا تقریباً به اتفاق آرا تأیید شد. برخی تحلیلگران داخلی، شدت و میزان ضدایرانی‌بودن این قانون را بی‌سابقه دانسته‌اند (عبداله‌خانی و کاردان، ۱۳۹۰: ۷۱). نکته مهم، تأکید خاصی است که تدوین‌کنندگان قانون مزبور (سیسادا) بر بخش انرژی ایران داشتند چرا که اینان بر این باور بودند که با هدف قراردادن شرکت‌هایی که در زیرساخت‌های انرژی ایران سرمایه‌گذاری کرده یا فرآورده‌های نفتی تصفیه‌شده به آن صادر می‌کنند فرصت فوق‌العاده‌ای برای اعمال فشار بر دولت مزبور در جهت توقف برنامه توسعه سلاح‌های هسته‌ای و کمک مالی به تروریسم بین‌الملل فراهم می‌شود (Cannon Farrar, Op.cit: 2349). به عبارتی، می‌توان گفت که با تصویب این قانون، آمریکا عملاً کشورها را به جنگ اقتصادی علیه ایران دعوت کرده است. از دیگر دستاوردهای چشمگیر آمریکا در این مرحله را می‌توان گسترش تحریم‌های چندجانبه بین‌المللی خارج از سازمان ملل به حساب آورد. پیش از ۲۰۰۲ کشورهای اروپایی نسبت به فعالیت‌های ایران در منطقه یا قدرت راهبردی آن در خلیج فارس کمتر نگران بودند. اما تمایل به همگرایی در تحریم ایران از ۲۰۱۰ وارد مرحله جدیدی شد؛ همکاری که به درجه بی‌سابقه‌ای از همکاری‌های جهانی تبدیل شد. ناگفته نماند که دامنه جلب همکاری دیگر دولت‌ها در مسیر تشدید سیاست تحریم، به حوزه منطقه‌ای نیز کشیده شد. در این زمینه آمریکا سعی کرد تا همکاری کشورهای عربی برای اعمال محدودیت‌های مالی و اقتصادی بر ایران را جلب کند. در این ارتباط، می‌توان به جلب همکاری امارات و عربستان سعودی در پیوستن به ائتلافی رسمی (تحت رهبری آمریکا) با عنوان "ائتلاف کشورهای همفکر" اشاره داشت (Cordesman, 2013: 46).

روند افزایش فشارهای تحریمی از سوی دولت اوپاما، تحت تأثیر حوادث دیگری جریان داشت. در این مورد دامنه‌ای از اتهام به ایران همراه با برخی مستندات رفتاری مزید بر علت شد؛ اتهاماتی چون برنامه‌ریزی تهران برای ترور سفیر عربستان در آمریکا و مداخله آن در امور

شیعیان کشورهای حاشیه خلیج فارس در کنار اقداماتی چون حمله به سفارت انگلستان در تهران در نوامبر ۲۰۱۱ و مداخله در جنگ داخلی سوریه. در این ارتباط، باید از گزارش آژانس در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۱ سخن گفت که در چارچوب آن برای اولین بار ایران به توسعه فناوری هسته‌ای با مقاصد نظامی متهم شد. ناگفته نماند که در این شرایط، آمریکا نیز بسته‌های قانونی جدیدی را برای تشدید تحریم‌های یک‌جانبه ایران (در کنار اصلاح و تقویت قوانین قبلی) ارائه کرد (Ibid:1). در نوامبر ۲۰۱۱، اواما فرمان اجرایی ۱۳۵۹۰ را بر محور نگرانی از پول‌شویی بانک مرکزی ایران صادر کرد. همچنین تحریم‌های برون‌مرزی آمریکا پس از تصویب قانون مجوز دفاع ملی (NDAA) در دسامبر به‌طور قابل توجهی افزایش یافت (Reardon, 2012: 137). وی در ۳۱ دسامبر قانون اجازه دفاع ملی را که قبلاً توسط هر دو مجلس تصویب شده بود، امضا کرد. طبق این قانون، نهادهای مالی هر کشوری که به تسهیل معاملات برای فروش نفت ایران کمک می‌کرد، تحریم می‌شد. متخلفان همچنین از سیستم مالی ایالات متحده محروم می‌شدند. قانون مزبور تقریباً به‌طور هم‌زمان توسط اتحادیه اروپا در تحمیل تحریم خرید نفت ایران و انسداد دارایی‌های بانک مرکزی آن مورد استفاده قرار گرفت. همچنین در نتیجه تحریم‌های مشترک آمریکا و اتحادیه اروپا، مشتریان عمده نفت ایران یعنی چین (۲۰٪)، هند (۴٪)، کره جنوبی (۳۸٪) و ترکیه (۲۰٪) خرید نفت خود از آن را (به‌منظور فرار از قانون تحریم‌های ایالات متحده) کاهش دادند (McQuaile, 2012).

در ژوئیه ۲۰۱۲، دستور اجرایی ۱۳۶۲۲ اواما با هدف منع خرید نفت و فرآورده‌های نفتی از ایران صادر شد که بر اساس آن، رئیس‌جمهور ایالات متحده از این مجوز قانونی برخوردار می‌شد که کشورهایی را که به‌طور چشمگیری میزان خرید نفت خود از آن دولت را کاهش دهند، برای یک بازه شش ماهه از مجازات معاف نماید. همچنین در اوت ۲۰۱۲ "قانون کاهش تهدید ایران و حقوق بشر سوریه" که به تصویب کنگره رسیده بود، توسط اواما ابلاغ و به این ترتیب، مرحله دیگری از تحریم‌ها علیه ایران آغاز شد؛ دوره‌ای که ضمن تشدید منع خرید نفت، فرآورده‌های نفتی و محصولات پتروشیمی از ایران، تحریم‌های جدیدی را نیز در حوزه‌های خرید اوراق مشارکت ارزی، خدمات کشتیرانی و بیمه‌ای شامل می‌شد. این روند در سایه دستور اجرایی ۱۳۵۹۹ (فوریه ۲۰۱۲) که تحریم‌های بیشتر بانکی و مالی ایران را مدنظر داشت، تشدید شد. دستور اجرایی که مکمل بخش ۱۲۴۵ قانون اجازه دفاع ملی بود نیز تمام اموال و منافع تحت مالکیت دولت ایران از جمله بانک مرکزی را مسدود اعلام کرده و امکان نقل و انتقال آن‌ها را منتفی دانست. هدف دیگر آن، بازداری تهران یا هر کشور دیگری از

ایجاد سازوکارهای پرداخت برای خرید نفت آن با هدف دورزدن تحریم‌های قانون اختیارات دفاع ملی بود (Ataev,2013:28).



در جهت تشریح بعد سازه‌نگارانه سیاست تحریمی آمریکا در فضای بعد از یازدهم سپتامبر، نکات زیر قابل طرح است:

- تقویت وجه برساختگی تهدید ایران:

بر مبنای این واقعیت که در تمامی سال‌های مساعی هسته‌ای ایران (که حدود سه دهه را شامل می‌شود) تنها در فضای بعد از یازدهم سپتامبر است که فعالیت‌های مزبور در قالب نوعی تهدید تفسیر شده، (Diamond,2012:13) آمریکا در فضای یادشده بر ویژگی برساختگی تهدید مزبور پافشاری کرد. ناگفته نماند که تحول مزبور از فعل و انفعال‌های جهانی و داخلی نیز تأثیر پذیرفته و از وجوه سیاسی و اجتماعی هم برخوردار شد. در هر صورت، برنامه هسته‌ای ایران به ایالات‌متحده این امکان را داد تا آن را به‌عنوان بازیگری غیرعقلانی معرفی و امنیتی نماید که در صورت هسته‌ای‌شدن ممکن است به اقداماتی چون: صدور انقلاب به دیگر کشورها، اعمال خراب‌کارانه در محیط بین‌الملل، درپیش‌گرفتن سیاست بازی با آتش و راه‌اندازی یک جنگ ویرانگر دست‌زند (Posen,2010:165).

- وجه هنجارسازی سیاست تحریمی آمریکا:

ایالات متحده در نقش کارگزار در عرصه سیاست تحریم علیه ایران، از ویژگی هنجارسازی بین‌المللی برای پیشبرد سیاست مزبور بهره می‌برد. ویژگی مزبور از طریق فعال‌سازی نقش آژانس

بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت محقق شد. در جهت تقویت زیربنای نهادی مربوط، از روابط فرآتلاتیکی نیز سود برده شد؛ وضعیتی که به نقش اتحادیه اروپا در روند مذاکرات مربوط به پرونده هسته‌ای ایران اشاره دارد. به این ترتیب، مسئله ایران در قالب دغدغه‌ای جهانی و موضوعی مخاطره‌آمیز برای امنیت بین‌الملل، خاصه از بُعد منع اشاعه، در دستور کار اراده صلح‌آفرین و امنیت‌ساز بین‌المللی قرار گرفت. نکته مزبور از زاویه مقوله "بازدارندگی عمومی" به‌عنوان یکی از اهداف تحریم از منظر سازه‌نگاری نیز قابل تأمل است. به این ترتیب، ارجاع پرونده ایران از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت و سپس تصویب چندین قطعنامه علیه آن، منجر به ظهور الگویی نوآورانه شد؛ که اتخاذ تحریم‌های بسیار سخت‌تر از سوی ایالات متحده به‌عنوان مکمل تحریم‌های شورای امنیت را شامل می‌شد. در این خصوص بیان شده که آمریکا برای اولین بار، سازمان نظامی یک کشور را رسماً تحریم کرد و در لیست سازمان‌های تروریستی قرار داد؛ امری که می‌تواند به‌عنوان یک رویه در راستای پیاده‌سازی هنجارهای مورد نظر تنها هژمون جهان تداوم یابد (زهرانی، ۱۳۸۷، ۱۷). بنابراین آمریکا موفق شد با به‌تصویر کشیدن ایران به‌عنوان کشوری که تمایلی به عملی کردن هنجارهای بین‌المللی ندارد، هویت آن را در سطح بین‌المللی در قالب "دیگری قانون‌گریز" ترسیم و تبلیغ نماید.

از زاویه رابطه بین هویت، گزینش عقلانی بازیگران و تأثیرپذیری آن از الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل، سیاست تحریمی بعد از یازدهم سپتامبر را باید از زوایای مختلف بررسی کرد. از بُعد روابط فرآتلاتیکی، در سال‌های بوش به دلیل فقدان احساس نزدیکی و هماهنگی لازم میان آمریکا و اروپا، رویه امنیتی جمعی میان دو سوی آتلاتیک بر محور تحریم ایران با چالش‌های مهمی روبه‌رو شد. شرایط مزبور در دوره اوباما با تحولی قابل توجه مواجه شد که می‌توان پیامد آن را در تقویت و گسترش دامنه تحریم علیه ایران مشاهده کرد. وجه دیگر بحث به الگوی تعامل میان روسیه و آمریکا بازمی‌گردد. بر این پایه، ایالات متحده به‌طور نسبی همواره با مواضع محدودیت‌آفرین یا چالش‌ساز روسیه در صحنه‌های مختلف تصمیم‌گیری در خصوص پرونده هسته‌ای ایران مواجه بود؛ شرایطی که در مطالبات سیاسی و امنیتی پوتین از غرب به‌ویژه انتظارات معطوف به حداکثرسازی نقش کشورش در عرصه جهانی ریشه داشت و باعث می‌شد که مسکو از پرونده مزبور به‌عنوان فرصتی برای تحقق اهداف یادشده و امتیازگیری از طرف مقابل بنگردد. به این ترتیب، الگوی تعامل فرآتلاتیکی بر محور موضوع تحریم ایران، در میان دو وضعیت لاک‌ی و کانتی در نوسان بود؛ درحالی که روابط آمریکا و روسیه عمدتاً از مشخصه‌های هابزی و لاک‌ی برخوردار بود.

نتیجه

در چارچوب نوشتار حاضر سعی شد که به مجموعه به‌هم مرتبطی از متغیرهای نظری و عملی اشاره شده و در بستر آن، روند تکاملی سیاست تحریمی آمریکا علیه ایران در طول دهه‌های گذشته واکاوی شود. در مرحله جنینی شاهد تحریم‌های آمریکایی یک‌جانبه در موضوعات تجاری و مبتنی بر فرمان‌های اجرایی رئیس‌جمهور هستیم. در مرحله انتقالی، با تصویب قانون داماتو، تحریم‌های آمریکایی دوگانه فرامرزی برای نخستین‌بار علیه ایران اعمال شد و به لحاظ ضابطه اجرایی، قوانین مصوب کنگره در کنار فرمان‌های اجرایی رئیس‌جمهور بر شدت تحریم‌ها افزود. همچنین در این مرحله، تحریم‌های سرمایه‌گذاری به‌ویژه در حوزه نفت و گاز بر تحریم تجاری افزوده شد. در مرحله سازمان‌یافته، تحریم‌ها علاوه بر سطح یک و چندجانبه در عرصه نهادی و در قالب تحریم‌های بین‌المللی شورای امنیت به تصویب رسید. تمامی این روندها و فرآیندها، حکایت از سیر سعودی تحریم‌ها به لحاظ گستره، ابعاد، عمق و شدت داشته و به نظر می‌رسد که این جریان، بسته به تداوم ادراک تهدید ایران همچنان ادامه داشته و حتی ممکن است هزینه‌های مربوط نیز از سوی آمریکا و متحدانش در چارچوب عقلانیت ارزشی سازه‌انگاری، امری منطقی توصیف شود.

از سوی دیگر، نوشتار حاضر در زمانی ارائه می‌شود که از اواخر سال ۲۰۱۳، روند مذاکرات دو دولت بر محور پرونده هسته‌ای، مسیر جدید و نوظهوری را طی کرده و توافقات بدیعی میان آنان شکل گرفت. در خصوص روند مذاکرات و رایزنی‌های آتی میان ایران و جبهه دولت‌های مذاکره‌کننده که به گروه ۱+۵ معروف شده، چند نکته قابل توجه است:

اول: به‌رغم مواضع معتدل دولت اوپاما بر محور ضرورت گره‌گشایی از پرونده اتمی ایران از طریق مذاکره و دیپلماسی، کماکان نگاه تهدیدمحور نسبت به ایران در کانون سیاست مهار این دولت قرار داشته و برداشت مزبور از مواضع وی تفکیک‌پذیر نیست. بر این پایه، سیاست چانه‌زنی آمریکا به شدت انعطاف‌پذیر بوده و در واقع دائماً در آستانه بازگشت به رویه تهاجمی یا به اصطلاح "گزینه نظامی روی میز" قرار دارد.

دوم: روند مذاکرات از ماتریسی از متغیرهای گوناگون داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیر پذیرفته و در هر نوع تحلیل باید به نقش سیال متغیرهای مزبور (متناسب با هر مقطع زمانی) عنایت داشت. در این میان، به نظر می‌رسد که تحولات مربوط به الگوی تعامل میان قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آنچه در واکنش به وقایعی چون بحران اوکراین و جریان خشونت‌گرا و افراطی دولت اسلامی (داعش) بروز کرد، از اهمیت خاصی برخوردار است.

سوم: روند مذاکرات حتی در خوشبینانه‌ترین وضعیت، کماکان از حساسیت‌های مربوط به مقوله منع اشاعه فناوری‌های پیشرفته متأثر خواهد بود. به عبارت دیگر، طرف آمریکایی هیچ‌گاه به توافقاتی که به اصل برتری‌طلبی فناوری آن در برابر دیگر دولت‌ها خدشه‌ای وارد کند، تن نخواهد داد. نکته یادشده در ارتباط با موضوع ایران با ملاحظات دیگری همراه است؛ آنچه در قالب دومینوی هسته‌ای در سطح منطقه، مشروعیت آمریکا در خصوص مدیریت بحران ناشی از اشاعه هسته‌ای در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی قابل توجه است.

در پایان می‌توان گفت که روند مذاکرات جاری میان ایران و آمریکا که در فضای ۱+۵ به پیش می‌رود، باید از آخرین گلوگاه‌های پیش روی هر دو دولت تلقی شود؛ راهکاری که در عین حال از برد و نفوذی مستقیم در دستور کار امنیت منطقه‌ای و فراتر از آن برخوردار است.

منابع

الف) فارسی

- ابراهیمی، شهرز، (۱۳۸۹)، «امنیت خلیج فارس؛ نقش آمریکا و جایگاه ایران»، مطالعات خاورمیانه، شماره یک.
- اقارب‌پرست، محمدرضا، (۱۳۸۶)، «امنیت بین‌الملل از منظر پارادایم‌های اصلی روابط بین‌الملل»، ره‌آورد سیاسی، شماره ۱۶.
- امیری، مجتبی، (۱۳۷۴)، «ایران و آمریکا: نگاهی دیگر»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۹۶-۹۵.
- امیراحمدی، هوشنگ، (۱۳۷۲)، «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران»، ترجمه‌ی علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌ی ۷۱-۷۲.
- چوپانی نجف‌آبادی، حمید، (۱۳۹۱)، «کارکرد تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران در سیاست مهار ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران.
- خلیلی، اسدالله، (۱۳۸۳)، «سیاست آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران»، مطالعات سیاسی روز، شماره ۱۲.
- رفیع، حسین، (۱۳۸۶)، «شرایط و سطح کامیابی سلاح اقتصادی»، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴.
- زهرانی، مصطفی، (۱۳۷۶)، نظریه تحریم اقتصادی، تهران: وزارت امور خارجه.
- زهرانی، مصطفی، (۱۳۸۷)، «مبانی نظری تحریم اقتصادی علیه جمهوری اسلامی ایران»، نشریه اقتصاد، شماره ۲.
- ستوده، محمد، (۱۳۸۶)، تحولات نظام بین‌المللی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، قم: انتشارات بوستان کتاب.
- سلطانی‌نژاد، احمد، شاپوری، مهدی، (۱۳۹۱)، «ایران و آمریکا: چرخه منفی برسازی و استمرار مناقشه هسته‌ای»، روابط خارجی، شماره ۱.
- طباطبایی، علی، (۱۳۸۵)، «لابی یهودیان آمریکا، کارگزار تحریم ایران»، سیاست خارجی، شماره ۱.
- ظریف، محمدجواد، میرزایی، سعید، (بهار ۱۳۷۶)، «تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه ایران»، سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۱.
- عزیزنژاد، صمد، سیدنورانی، محمدرضا، (۱۳۸۹)، «بررسی آثار تحریم بر اقتصاد ایران با تأکید بر تجارت خارجی»، مجلس و پژوهش، شماره ۶۱.

- علیخانی، حسین، (۱۳۸۰)، *تحریم ایران، شکست یک سیاست*، ترجمه محمد متقی نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- عنادی، مراد، (۱۳۸۵)، «حزب دموکرات آمریکا و جمهوری اسلامی ایران»، سیاست خارجی، سال ۲۰ شماره ۲ و ۳.
- غرایق‌زندی، داوود، (۱۳۸۷)، *ایران و مساله هسته‌ای*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فرهی، فریده، (۱۳۷۶)، «مباحث روابط بین‌الملل: شناخت تحریم آمریکا علیه ایران»، سیاست خارجی، شماره ۱.
- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۸۷)، *واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا (۲۰۰۰-۱۹۴۵)*، تهران: موسسه آموزشی تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۹۰)، *قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا*، تهران: اندیشه سازان نور.
- متقی، ابراهیم، (۱۳۸۸)، «آمریکا در برابر ایران»، نامه دفاع، شماره ۱۹.
- متقی، ابراهیم، (۱۳۹۰)، «ایران در راهبرد و سیاست خارجی اوپاما»، نامه دفاع، شماره ۲۵.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۸)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.
- ملکی، عباس، (۱۳۷۶)، «تحریم آمریکا علیه ایران: ارزیابی مقدماتی»، سیاست خارجی، شماره ۱.
- والرش‌تاین، امانوئل، (۱۳۸۴)، *جنگ بوش علیه تروریسم*، ترجمه‌ی مرزبان مهدوی، در؛ محمود یزدان فام (ویراستار)، *آمریکای پس از ۱۱ سپتامبر*، سیاست داخلی و خارجی، گفتار چهارم، تهران: پژوهشکده مطالعات استراتژیک.
- ونت، الکساندر، (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.
- ونت، الکساندر، (۱۳۸۵)، *اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند*: جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ویراسته آندرو لینکلتر، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هالیس، رزماری، (۱۳۷۲)، *امنیت خلیج فارس*، ترجمه‌ی حاکم قاسمی، تهران: پژوهشکده علوم دفاعی.

- انگلیسی

- Alexander, Kem, (2009), "Economic Sanctions Law and Public Policy", Palgrave Macmillan.

- Andrews, Dave. Chamberlane, Nigel, (2004),” The IAEA and Iran: Crisis Averted for the Time Being”, BASIC’s London office.
- Ataev, Nodir, (2013),” Economic Sanctions and Nuclear Proliferation: the Case of Iran”, Published Master, the Center European University Department of Economics.
- Barnaby ,Frank, (1993), *How Nuclear Weapons Spread*, London: Routledge.
- Cordesman, Anthony. Gold, B. Khazai, S. Bosserman, B, (2013),” U.S. and Iranian Strategic Competition: Sanctions, Energy, Arms Control, and Regime Change”, Center for Strategic and International Studies (CSIS).
- Dawson, Jim, (2011), *A Constructivist Approach to the US-Iranian Nuclear Problem*, Published Master, University of Calgary.
- Diamond, H.Simon, (2012), *Reinterpreting Nuclear Consequences: Realism, Constructivism, and Iranian Crisis*, University of Puget Sound.
- Dobbins, James, (2009), *Iran Sanctions: Option, Opportunities, and Consequences*, Published by the RAND Corporation.
- Drulakova, Radka and Travnickova, Zozana,(September 2010),”International Sanction as a Tool of Global Governance? The Case of the Czech Republic”, Paper Prepared for the Pan-European International Relation Conference, Stockholm 9-11.
- Goldberg, J. J, (1996), “Jewish power: Inside the American Jewish establishment”, Massachusetts: Addison- Wesley.
- Hufbauer, Gary Clyde, Schott, Jeffrey, Elliott, Kimberly , Muir, Julia, Cosmic, Milica, (2012),” Case Studies in Economic Sanctions and Terrorism”, Peterson Institute for International Economics.
- Jentleson,Bruce, (2000),” Economic Sanctions and post-cold War Conflicts: Challenges for Theory and Policy”, Study Prepared for the Committee on International Conflict resolution, Commission on behavioral and social sciences, National Research Council National Academy of Sciences.
- Katzman, kennet,(2012),”Iran: U.S. Concerns and Policy Responses”, Congressional Research Service.
- Klawson, Patrick, (1993),” Iran’s Challenge to the West: How, When and Why”, Washington: the Washington Institute for Near East Policy.
- Koga, Yoshifumi, (2005),”Constructivist Approach of International Sanctions: Realism, Liberalism, Cosmopolitanism, and Hegemonism”, Paper

Prepared for Presentation at the Istanbul International Conference (Istanbul, Turkey), August 24-27.

-Lipset, Seymour. Martin, (1997), *American Exceptionalism, a Double Adder Sword*, New York: w. w. Norton & Company

- Elliot, Jeffrey , Heginald, R, (1989), *The Arms Control, Disarmament, and Military Security Dictionary* , Santa Barbara: Oxford.

-Nossal, K.Richard, (1994), *Rain Dancing: Sanctions in Canadian & Astralian Foreign Policy*, Toronto, Canada: University of Toronto Press.

-Reardon, Robert, (2012),” Containing Iran Strategies for Addressing the Iranian Nuclear Challenge”, Published by the RAND Corporation.

-Taylor, Brendan, (2010),” Sanctions as Grand Strategy”, For The International Institute for Strategic Studies, firs published by Routledge.

-Vogelaar, Gabriella, (2009), *The Iranian Nuclear Threat: Nightmare or Reality*, University of Utrecht.

-Wendt, Alexander, (1996), *Identity and Structure Change in International Politics*, Lynne :Rienner Publisher.

-Wright, Steven, (2007), *The United States and Persian Gulf Security: the Foundations of the War on Terror*, Ithaca Press.

-Yuan Tung, chen, (2002), *Chinas Economic Leverage and Taiwan’s Security Concerns with Respect to Cross-Strait Economic Relations*, Baltimore: Johns Hopkins University.

- Allison, Graham,(Jan-Feb 2004), “How to Stop Nuclear Terror”, Foreign Affairs, Vol.38, No.1

- Antonenko, Oliv, (2001),” *Russian Military Involvement in the Middle East*”, *Meria Journal*, V.5, N.1.

- Askari, Hossein, (2004),”Irans Economic Policy Dilemma”, *International Journal*, V,59.N.3.

- Barnet, Michael, (1991), “From cold Wars to Resource Wars: the Coming Decline in U.S Israeli relations?”, *Jerusalem Journal of International Relations*,V0l.13.

-Brezinski,Zbigniew, Scowcroft,Brant, Murphy , Richard, (1997), “Differentiated Containment” , *Foreign Affairs*, Vol.76, No.3.

-Cannon Farrar, Quinton, (2011),” U.S. Energy Sanctions and the Race to Prevent Iran From A acquiring Weapons of Mass Destruction”, *Fordham Law Review*, V.79, Issue.5.

- Chubin, Shahram .Green, Jhon, (1998),” Engagement Iran: A U.S Strategy”, Survival, V.40, N.3.
- Clawson, Patrick, (1995),” What to do about Iran”, Middle East Quarterly, V.XIV ,N.8.
- Collins(b), Simon, (2009),” Democracy Sanctions An Assessment of Economic Sanctions as an Instrument of Democracy Promotion”, Taiwan Journal of Democracy, Volume 5, No. 2.
- Fayazmanesh, Sasan, (2003),” The Political of the U.S Economic Sanction against Iran”, Review of Radical Political Economics, V.35,N.3.
- Herman, Ferederick ,(1991),”The Persian Gulf Crisis: Perspectives and Prospects”, Middle Easte Journal ,Vol.45.
- Hooglund, Erick, (1993),” Iran to Contain or not to Contain U.S.”, Iran Review, V.1,N.5.
- Jones, Jason, (2010),” Controlling the Discourse: Interviews with Secretary of State Condoleezza Rice”, Critical Discourse Studies ,Vol.7,No.2,pp. 127- 141.
- Maloney, Suzanne, (2010), ” Sanctioning Iran: If only it were to Simple”, The Washington Quarterly,V.33,N.1.
- Posen, Barry, Rubin, Barry, Lindsay, James, Takyeh, Ray.(2010),” The Containment Conundrum, How Dangerous is a Nuclear Iran?”, Foreign Affairs,V.89, N.4.
- Qzcan, Nihat Ali , Qzdamar, Özgür , (2009),” Irans Nuclear Program and the Future of U.S.- Iranian Relation”, Middle East Policy, Vol.XVI, No.1.
- Schroeder, Paui. W, (1994),” The New World Order: a Historical Perspective”, The Washington Quarterly, V.17,N.2.
- Wendt, Alexander, (2004),” The State as Person in International Theory”, Review of International Studies, Vol.30.
- McQuaile, Margaret.(2012), “Iranian Oil Sanction”, Platts, December 6, <http://www.platts.com/newsfeature/2012/iran/index>.
- Mohammed, Arshad. Pawlak, Justya. And Strobel, Warren.(2012), Special Report: Inside the West’s Economic War With Iran, Reuters, December 28, <http://www.reuters.com/article/2012/12/28/us-iran-sanctions-idUSBRE8BR04620121228>
- Porter, Gareth. (2008),” Bush’s Iran/ Argentina Terror Frame-Up, the nation”, The Nation; 18 January 2008.